**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010717**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض کردیم یکی از شرایط وجوب زکات مالکیت هست. در جلسۀ قبل احتمالات مختلف را در مورد این که باید ملک باشد و صاحب زکات مالک باشد مطرح کردیم، حالا در مورد آن احتمالات بعداً صحبت می‌کنیم. اصل این که دلیل بر شرطیت ملک چی هست، استدلال شده بود به آیۀ شریفۀ خذ من اموالهم صدقة که عرض کردیم این دلیل نیست و عمدۀ قضیه این بود که آیا ما اطلاقاتی داریم برای این که دال بر وجوب زکات باشد من دون اشتراطٍ. برای هر چیزی که. ما عرض می‌کردیم همچین اطلاقاتی نداریم و در موارد دیگری که شرایط را می‌خواهیم نفی کنیم با اطلاق مقامی نفی می‌کنیم. مثلاً فرض کنید که شخص، این که آیا کسی که مثلاً فرض کنید احتمال بدهیم شخص باید ثروتمند باشد تا زکات به گردنش واجب باشد و الا شخص اگر فقیر باشد زکات به گردنش واجب نباشد، مؤنۀ زندگی‌اش باید داشت، مثل خمس مؤنۀ زندگی درش معتبر است آیا در زکات هم همچین چیزی معتبر هست یا معتبر نیست اینجور مواردی که احتمال می‌دهیم شرط باشد این احتمالات را با اطلاقات مقامی نفی می‌کنیم. به این معنا که ولو روایاتی که در مقام بیان وجوب زکات در یک اشیای خاصه‌ای هست خود آن روایات در مقام بیان شرایط نیستند. روایاتی هست می‌گوید که فیما سقطت السماء العشر. این در مقام بیان مقدار زکات هست که زکات اگر زمین با آب آسمان سیراب بشود یک دهم است. یا مثلاً فی خمسٍ من الابل شاةٌ. می‌خواهد مقدار زکاتی که در ابل هست بیان کند که اوّلاً نصابش خمس من الابل هست، ثانیاً شاة، آن مقداری هم که در این نصاب هست یک دانه شاة هست. اما حالا چه شرایطی دارد، چه شرایطی ندارد آنها را در این مقام نیست. ولی بالأخرهباید تا وقت عمل معلوم بشود که آیا همۀ کسانی که مالک ابل هستند، همۀ کسانی که مالک زمین زراعی هستند اینها باید زکات بدهند یا فقط کسانی که مالشان زائد از مؤنه است آنها. اینها باید تا وقت عمل ذکر بشود و این که شارع مقدس تا وقت عمل ذکر نمی‌کند که شرط وجوب زکات زیاده از مؤنه هست خب این اقتضاء می‌کند که همچین شرطی وجود نداشته باشد. ما قبلاً این مطلب را متعرض شدیم که آیا با این اطلاق مقامی می‌شود هر چیزی را که احتمال شرطیتش هست را نفی کنیم؟ در بحث این که آیا زکات بر یتیم و مجنون واجب هست این را متعرض شدیم که یک سری چیزهایی هست، یک سری مواردی هست که اگر مثلاً زکات درشان واجب باشد تخصیص به ذکر داده می‌شود. به دلیل یک سری مشابهات عقلایی که وجود دارد و امثال اینها. مثل همین که مثلاً زکات در مال طفل هم واجب باشد، با توجه به این که این زکات در مال طفل اصل وجوبش وجوب تکلیفی‌اش که نیست اگر باشد وجوب وضعی است، این که تفکیک قائل بشویم بین وجوب وضعی و وجوب تکلیفی و امثال اینها یک سری نکاتی هست که اقتضاء می‌کند که تخصیص به ذکر داده بشود. یا این که در مال مجنون بخواهد واجب بشود، علاوه بر این که از جهت عقلایی‌اش هم این که در مال بچه و مجنون بخواهد زکاتی واجب باشد به عمومات اکتفا نمی‌کنند، خود اینها را تخصیص به ذکر می‌دهند و آنها را ذکر می‌کنند. این است که اینجور موارد ما عرض می‌کردیم مشکل هست که ما اطلاق مقامی مجموع ادله را مُثْبِت وجوب زکات بدانیم، بلکه ما می‌خواستیم بر عکس بگوییم. ممکن است ما بگوییم که اگر زکات در اینجور موارد واجب بود ذکر می‌شد، نه تنها اطلاق مقامی دلیل بر اثبات زکات نیست، اطلاق مقامی ممکن است بگوییم دلیل بر نفی زکات است، چون اینجور موارد را به طور متعارف بیان متعارفش بیان اثباتی است. در ما نحن فیه هم همینجور است. ما اینکه یک شیءای ...

بحث این بود که آیا با اطلاق مقامی در ما نحن فیه می‌توانیم اثبات کنیم که ملکیت شرط نیست؟ پاسخ مطلب این است که به نظر می‌رسد نه نمی‌شود این را اثبات کرد. چون ببینید اگر ما می‌خواهیم اثبات کنیم که یک شخصی که مالک یک شیئی نیست، ولی مثلاً مباح هست و ازش استفاده می‌کند از مباحات یک کسی استفاده می‌کند. این که مالک نباشد و هیچ ارتباطی با آن مال نداشته باشد خب آن واضح است که زکات واجب نیست، آن مورد بحث نیست باید یک چیزی را مطرح کنیم، یک احتمالی باشد دیگر. ولی کسی که از یک شیء مباحی استفاده بکند، بگوییم که مثلاً فرض کنید از چراگاه مباحی استفاده بکند وظیفه‌اش باشد که آن مبلغ متعارفی که آن چراگاه قیمت دارد مثلاً زکات بدهد. آیا اینجا این که شخصی که مالک نیست و صرفاً استفاده می‌کند از یک مال ملزم باشد به زکات دادن این به‌طور متعارف موردی هست که خود این را تخصیص به ذکر می‌دهند. اینجور نیست که به آن عمومات اکتفا کنند همین که گفتند زکات واجب است از این زکات واجب است فهمیده بشود مجرد این که شما از یک مالی استفاده کنید باید زکات بدهید. به خصوص این نکته را هم توجه بکنید اینها یک موارد نادر است. موارد متعارفی که در مورد زکات هست که آیۀ قرآن هم به آن ناظر است خذ من اموالهم صدقة، جایی هست که شخص مالک یک ملک زکوی هست. اما جایی که مالک ملک زکوی نیست و صرفاً از ملک زکوی بهره‌مند شده است. آیا این زکات درش واجب هست یا واجب نیست این خب باید به نظر می‌رسد که کفایت نمی‌کند آن عمومات، عموماتی که در مقام بیان این چیزها نیست بگوییم که شارع مقدس اگر زکات، در زکات مالکیت شرط باشد باید شرط بودن را ذکر کند. نه این ویژگی‌هایی هست که اینها را تخصیص به ذکر می‌دهند. یا مثلاً در موقوفات. موقوفه‌هایی که یک ملک خاصی هست، یک ملک ویژه‌ای هست، با ملک معمولی فرق دارد. اصلش را مالک نیست، منفعتش را مالک است و امثال اینها. این که بگوییم در اینجور موارد هم زکات واجب است. یا جایی که مالک ما عنوان عام است، چیزی که برای فقراست. بگوییم همینجوری بگویم زکات واجب است یعنی آن چیزی که برای فقرا هست باز هم آنها باید بدهند، حالا آن که برای فقرا است کی باید بدهد؟ مأمور به دادنش کی هست؟ متولی‌اش باید بدهد، عدول مؤمنین باید بدهند؟ اینها به خصوص چیزهایی هست که همیشه همراهش یک سری سؤالات و اینجور چیزها هست که وقتی اصل وجوب زکات را ذکر نمی‌کنند، این سؤالات مطرح نمی‌شود اینها به نظر می‌رسد اصلاً اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که زکات در اینجور چیزها واجب نباشد. اگر زکات واجب باشد در اینجور موارد خاصه‌ای که بر خلاف طبع اوّلیه، مشابهات این. مثلاً مالیات‌هایی که جعل می‌شود مالیات‌ها بر عناوین عامه جعل نمی‌شود به طور متعارف، اگر شارع مقدس قرار باشد بر عناوین عامه و ملکی که مالکش جهت عامه هست زکات جعل کرده باشد، مالیات جعل کرده باشد اینها را باید تخصیص به ذکر بدهد. بنابراین اطلاق مقامی به نظر می‌رسد دال بر عدم وجوب زکات است. حالا اگر هم به فرض این مقدار نگفتیم این که بخواهد به اطلاق مقامی شارع اکتفا کرده باشد برای اثبات وجوب آن قطعاً عقلایی نیست و عرفی نیست. در نتیجه ما اگر اینجور بگوییم، بگوییم اطلاق مقامی نه اثبات زکات می‌کند نه نفی زکات، سکوت دارد. وقتی که سکوت داشت نوبت به اصل عملی می‌شود، اصل عملی برائت از وجوب زکات هست. پس بنابراین اصل اوّلیه، حالا یا به اطلاق مقامی یا به اصالة البرائة در اینجور موارد این هست که زکات واجب نباشد. حالا باید دید آیا روایت خاصی داریم که ازش استفادۀ وجوب زکات می‌شود یا روایت خاصه‌ای نداریم.

شاگرد: نفی‌اش را ؟؟؟

استاد: عرض کردم اطلاق مقامی در جایی هست که متعارف عقلا برای اثبات. برای نفی‌اش می‌فرمایید؟ ما پذیرفتیم. ما به طور متعارف در اینجور موارد می‌خواهیم بگوییم که این اکتفاء نمی‌کنند و اطلاق مقامی اقتضای نفی زکات می‌کند. اگر شما ان قلت کنید بگویید اینجور موارد موارد نادری هست و این که بگوییم حتماً این موارد را باید یکی بیان اثباتی وجود داشته باشد برای نفی‌اش و اینها و به همان اطلاق مقامی ممکن است اکتفا نشود و مثلاً به اصالة البرائة، به اصول عملیه این موارد نادر واگذار شده باشد، اگر کسی اینجوری بیان بکند دیگر نوبت به اصالة البرائة و اینها می‌رسد. یعنی عمدۀ نکته‌ای هست که ممکن است شخصی بگوید برای نفی‌اش به هم اطلاق مقامی نشود تمسک کرد ندرت این موارد است. ندرت این موارد باعث می‌شود که ممکن است شخصی بگوید که شارع مقدس لازم نیست اینجور موارد بیان اثباتی. اصلاً بیان حکم کند حکمش را. حکم موارد متعارف را باید بیان کند ولی این حکم موارد نادر اگر پیش آمد افراد با اصالة البرائة و امثال اینها حکمش را به دست می‌آورند. علی ای تقدیر من چیز نیستم که یکی از دو تا احتمال را به طور متعین عرض بکنم که حالا یا اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که زکات در اینگونه موارد واجب نباشد یا اصالة البرائة اقتضاء می‌کند که زکات واجب نباشد علی ای تقدیر اصل اولیه در این موارد عدم وجوب زکات است. نکتۀ اصلی برای اثبات مطلب این است. مرحوم آقای خویی به یک سری ادلۀ دیگری تمسک کرده که آقای هاشمی اینها را آورده و مورد مناقشه قرار داده. آقای خویی به این روایات استدلال کرده، سه تا روایت، روایت ابی الصباح کنانی، روایت علی بن جعفر و روایت علی بن مهزیار که در جلسۀ قبل ذکر کردیم و در مورد سندهایشان هم صحبت کردیم. ما یک روایت چهارمی هم ذکر کردیم که بحث سندی داشت، حالا بحث سندی‌اش را هم می‌کنیم، ابتدا این بحثی که آقای هاشمی مطرح کردند را من عرض بکنم یک مقداری در موردش صحبت کنیم برویم سه تا روایت بعد آن روایت چهارم می‌پردازیم. این سه تا روایت آقای هاشمی اصل استدلال را پذیرفته ولی می‌خواهد بگوید که آن استدلالی که آقای خویی می‌خواهند برش اثبات کنند که حتماً مالک باید شخص باشد نه جهت عامه و اینها، اینها اثبات نمی‌کند. تعبیرشان این هست:

کم استدل بعض الاعلام، مرحوم آقای خویی است، بهذه الروایات علی شرطیة الملک فی قبال المباحات و اموال العامة فجعلها مؤکدة و شاهدة علی ما هو ظاهر ادلة تشریع الزکاة من اختصاص موضوعها بالاموال الخاصة الراجعة لافراد المکلفین لانه قال انما الزکاة علی صاحب المال و هو ظاهر فی المالک الشخصی الا ان الانصاف عدم دلالتها علی اشتراط ان یکون صاحب المال شخصاً لا جهة و انما یتدل علی ان ما یتعلق بالمال بالزکات یکون علی صاحبه لا علی غیر مالکه.

بعد ادامه دارد که حالا آن ادامه‌اش بماند. اصل این که این روایات دال بر شرطیت مالکیت هست را ایشان فی الجمله پذیرفته می‌گوید ولی آن شکلی که آقای خویی می‌خواهند استدلال کنند آن دلیل نیست. ولی به نظر می‌رسد که این روایات اصلاً اگر دال بر برعکس نباشد دال بر آن مطلبی که مرحوم آقای خویی می‌خواهند به آن استدلال کنند اصلاً نیست. توضیح ذلک یک بار دیگر بیاییم این روایات را بخوانیم. من اوّل یک روایت ابی الصباح کنانی را در جلسۀ قبل خواندیم من اوّل روایت علی بن جعفر را می‌خوانم، به نظر می‌رسد که مفاد روایت ابی الصباح کنانی همان مفاد روایت علی بن جعفر هست و ببینیم اصلاً سؤال چی است؟ علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام سؤال می‌کند، «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ» یک کسی هست که یک مالی دارد این مال ما به ازایش دین دارد. فرض کنید یک باغی را خریده پولش را هنوز نداده، نسیه خریده و هنوز پولش را نداده، این باغ را الآن مالک هست ولی به ازای این باغ بدهکار هست. سؤال این است که شخصی که مالک این باغ هست ولی به ازایش ذمه‌اش مشغول است. آیا این مجرد مالکیت این شکلی که در قبالش ذمۀ انسان مشغول باشد این کافی هست برای این که بر این مالک، بر این باغ زکات تعلق بگیرد؟

حضرت می‌فرماید: «قَالَ: «يُزَكِّي مَالَهُ وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ،»

مال‌هایی که در قبالش دِیْن ندارد آن را زکات می‌دهد.

«وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ، إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ».

می‌خواهد بگوید تا وقتی که من هنوز این پول این باغ را پرداخت نکردم و صاحب باغ، صاحب اصلی باغ نسبت به این، پولش هنوز به دستش نرسیده او باید بپردازد نه من که به حسب چیز مالکش هستم، این بحث این است که مجرد مالکیت یک شیءای که در قبالش انسان بدهکار باشد این برای وجوب زکات کفایت نمی‌کند. بلکه اگر کسی مالی از جیبش به یک معنا رفته، ولی پولش را هنوز دریافت. پولش را دریافت نکرده کأنّه این باغ هنوز ملک او است چون در قبال این باغ مالک ذمۀ من هست. این مراد از صاحب المال نه صاحب المال واقعی. مراد از صاحب مال یعنی کسی که این باغ در گرو دِیْنش است. یعنی چون به اصطلاح من این باغ را ازش خریدم ولی چون پولش را ندادم آن می‌تواند در ازای آن پولی که از من طلبکار هست کأنّ این باغ را مطالبه کند. کأنّه هنوز آن صاحب مال است. این صاحب مالی که اینجا هست به معنای صاحب مال واقعی نیست. این یک بحثی که هست روایت‌های خیلی مفصلی در این باب هست، حالا من آن روایت‌ها را می‌خوانم با توجه به این روایت‌ها معنای این روایت باید فهمیده می‌شود. به نظر می‌رسد که این روایت ابو الصباح کنانی. حالا قبل از این که این روایت ابو الصباح کنانی را بخوانم این روایت سوم را هم بخوانم. روایت سوم دو جور معنا شده در همین جامع احادیث در ذیلش همین روایت سوم دو جور معنا را اشاره کرده. یک جور معنا همینجوری هست که من در این روایت دارم معنا می‌کنم یک جور نحوۀ دیگری حالا روایت ۱۳۰۳۰. روایت سوم این بود:

«كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ مَهْرُ امْرَأَتِهِ»

کسی مهر زنش به گردنش هست. مالی دارد، ولی در قبال این مال همین مقدار هم مهر به گردنش هست.

«لَا تَطْلُبُهُ مِنْهُ» فرض کنید که، خود همین اصلاً مهریه باشد، خود همین مهریه باشد. قسمتی از خانه‌اش هست، مهریه است در اختیار شوهر است ولی زن مهریه را مطالبه نمی‌کند. حالا آن بحث این که در قبالش یک چیز دیگری را مالک باشد آن حالا بماند. هر دو جورش را می‌شود معنا کرد یعنی یک احتمالش این هست که خود همین مهریه مورد سؤال هست، یک سؤال دیگر این هست که مهریه مورد سؤال هست به اعتبار این که یک مالی من دارم که همین مقداری که این مال را دارم به اندازۀ همین هم مهریه بدهکارم.

«لَا تَطْلُبُهُ مِنْهُ إِمَّا لِرِفْقٍ بِزَوْجِهَا وَ إِمَّا حَيَاءً فَمَكَثَ بِذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ عُمُرَهُ وَ عُمُرَهَا يَجِبُ عَلَيْهِ زَكَاةُ ذَلِكَ الْمَهْرِ أَمْ لَا»

سوال این است که بر مرد زکات این مال واجب هست یا زکات این مال واجب نیست؟ ببینید هر یک از این دو احتمالی که ما ذکر کردیم باشد.

«يَجِبُ عَلَيْهِ زَكَاةُ ذَلِكَ الْمَهْرِ أَمْ لَا فَكَتَبَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ.»

این به خصوص شاید احتمال درست‌تر همان احتمال دوم باشد که مراد این نیست که خود این مال مهریه است، می‌گوید که این مهریه اینجا وجود دارد در قبال این مهریه ذمه‌اش هم مشغول است. در ادامه‌اش این عبارت دارد، می‌گوید یمکن ان یکون مفاد الحدیث ان مقدار ما علیه من المهر مال امرأته فلیس علی الزوج زکاته. می‌گوید آن مقداری از مهریه که هست آن ولو کلی است، ولی این مال من نیست در واقع، این ولو این خانه را مالک هستم ولی به اندازۀ این خانه هم مهریۀ زنم بدهکار هستم، فلیس علی الزوج زکاةٌ. این یک احتمال. و یمکن ان یکون المراد ان ما علیه من المهر دَیْنٌ و جمیع ما فی یده ماله فیجب علیه زکاته. احتمال اینکه بگوییم که بالأخره این مالکش هست دیگر. ولو دِیْن بدهکار است ولی خب این چون مالکش هست بنابراین بگوییم که بر مرد واجب است زکاتش را بدهد. این دو احتمال را اینجا ذکر کرده. به نظر می‌رسد این روایت احتمال اوّل درست‌تر باشد. ظاهر روایت احتمال اوّل است نه احتمال دوم. چون یک موقعی امام علیه السلام فرموده باشند یجب علیه الزکاة فی ماله، اثباتی بفرمایند خب خوب بود. می‌گوید این که مالش است ولو ذمه‌اش مشغول است ولی بالأخره مالش است، بنابراین باید زکاتش بدهد. ولی این تعبیر روایت این نیست، می‌گوید لا یجب علیه الزکاة الا فی ماله. کأنّه این که الآن دستش است این که مالش نیست که، زکات باید مالش باشد. لا یجب علیه الزکاة الا فی ماله. این روایت‌ها ناظر به یک جهت دیگر است اصلاً. ناظر به این است که آن مالی که انسان در قبال او ذمه‌اش مشغول است آن مال زکات ندارد. مالی که انسان در قبالش ذمه‌اش مشغول است آن مال زکات ندارد که البته این مطلب معارض دارد. روایت‌های زیادی بر خلافش هست. این که گفتم معارض را باید بررسی کرد این مضمون، مضمون ظاهر این روایات این هست حالا من روایت‌های مسأله را بخوانم بعضی‌هایش را تا

شاگرد: سؤال علی بن مهزیار اگر چه با علیه زکاة ذلک المهر این ظهور در علم خارجی ندارد؟

استاد: نه ببینید بحث سر این است که من مالم که فرض کنید من مجموع اموالم یک میلیارد است، صد میلیون مهریۀ زن است، می‌گوید آیا کل یک میلیارد را باید زکات بدهم؟ یا آن مقداری که مهر زن هست باید کسر بگذارم. یعنی آن ذلک المهر آن مقداری که معادل مهریۀ زن هست آن مقدار باید کسر بگذارم. سؤال این است که ظاهر این روایت این هست که در زکات شبیه خمس هست که کسی که بدهکار به دیگری باشد زکات ندارد. اصل همین سؤال در روایت‌های زیادی همین سؤال وارد شده حالا روایت‌هایش را من بخوانم.

**شاگرد:** الا فی ماله این نشان نمی‌دهد زن مالکش بوده ظاهراً در اختیارش نبوده؟

**استاد:** بحث شوهر است اصلاً به زن کار ندارد. بحث شوهر است. در اختیار شوهر است. می‌گوید زکاتی که شوهر، اصلاً سؤال این نیست که زن زکات واجب هست یا نیست، دقت کنید. سؤال برای مرد است، می‌گوید به مرد زکات واجب هست یا نیست.

شاگرد: ظاهرش این است که این مال مرد حساب نمی‌شود دیگر. آن که شما می‌فرمایید

استاد: مال مرد حساب نمی‌شود بنابراین زکات به گردنش نیست.

شاگرد: نه آنجایی که یک میلیارد مالک است منتها یک دِیْنی به گردنش است عرف یک میلیارد را مالک آن می‌گوید مالش است درست است دِیْن

استاد: همین را می‌خواهم بگویم. ولو مالکش است، این روایت می‌گوید مالکیت باید مالکیتی باشد که ذمه‌اش در قبالش مشغول نباشد.

شاگرد: نه می‌خواهد بگوید مالکش نیست.

استاد: نه این روایت را می‌خواهد نفی کند همین را می‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم بگوییم این روایت می‌گوید تعبداً، این اصلاً ناظر به آن مالکیت اصلی نیست، این یک مالکیت تعبدیه است، یعنی نفی تعبدی مالکیت است. این می‌گوید زکات باید مال من باشد کأنّ من بتوانم راحت خرج کنم آن مالی که در قبالش ذمۀ من مشغول است کأنّ مال نیست، کأنّه، البته مال است. بعد این البته روایات متفاوت است.

شاگرد: عرف می‌خواهد بگوید این عین خارجی دست من است مهر زنم است این باغ را من بدهم من بدهم برایش، می‌گوید نه، اما من مدیونم هزار و یک جا که مهرم ؟؟؟ هر دینی که باشد اصلاً ناظر به این مطلب نیست.

استاد: در مورد مهر اصلاً در دِیْن هم خصوصیت دارد حالا صبر کنید، روایت را من می‌خوانم تا مطلب برایتان روشن بشود. اما روایت‌های دیگری که ما در اینجا داریم. روایت‌های مفصلی هست مثلاً سؤال می‌کند که. این روایت را ملاحظه بفرمایید، روایت زراره، قال قلتُ. روایت «الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ قَرْضاً، فَيَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ، عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟» یک مالی دست من هست ولی این مال را قرض کردم. آیا این مال زکات دارد یا ندارد؟ یعنی یک از سؤال‌ها همین هست، مالی که من قرض می‌کنم در قبال این ذمه‌ام مشغول است، آیا این مال زکات دارد یا مال زکات ندارد؟ در این روایت می‌گوید «قَالَ: «نَعَمْ».» این روایت علاء که معارض همین روایت هست، یا روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله

شاگرد: این عاریه است، اصلاً مالک نیست

استاد: قرضاً.

شاگرد: قرضا قرض عرفی است دیگر

استاد: نه؛ خیر، قرض عرفی نیست، قرض شرعی است، قرض عرفی یعنی چی؟ مال را قرض کرده. آن چیزی که قرض کرده آیا واجب هست یا واجب نیست؟

شاگرد: اموال زکوی را از کجایش؟

استاد: روایت زراره. «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جعفر علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرْضاً عَلَى مَنْ زَكَاتُهُ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ قَالَ بَلْ زَكَاتُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ»

حالا ملاحظه بفرمایید روایت‌هایش را. این بحث‌هایی که در چیز هست اصلاً ربطی به این بحثی که مرحوم آقای خویی مطرح می‌کند ندارد. یک بحث دیگر است و اگر حالا بعدا می‌گویم یک جوری ممکن است شخصی استدلال برای آقای بکند که آن هم ناتمام است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان